



اول آگست 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

## نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش هفتاد و سوم)

سرنوشت حبیب الله کلکانی و یارانش:

اینکه چگونه حبیب الله کلکانی در دام محمدنادرشاه افتاد، اولتر از همه میخوام توجه را به یک قسمت از نوشته سردار اسدالله خان سراج جلب کنم که با این شرح کوشیده است و اقعیت را تحریف و حقایق را کتمان نماید و بعد از آن به شرح واقعی قضیه بطور مستند می پردازم. سردار اسدالله خان می نویسد: «اعلیحضرت [محمدنادرشاه] هنوز به منزل سردار فتح محمد خان اقامت داشتند که روزی سپهسالار شاه محمودخان به عرض رسانید: "بچه سقاء، سیدحسین و حمیدالله برادرش را آورده ام به اتاق انتظار میباشند. اعلیحضرت جریان را پرسید، سردار شاه محمودخان چنین توضیح داد: "بمن اطلاع رسید که در قره باغ بین عساکر ما و طرف مقابل جنگ است، شخصاً رفتم تا وضع را از نزدیک مشاهده کنم، بعضی از لشکری ها اموال مردم را گرفته طرف کابل در حرکت بودند و مردم محلی برای استرداد آن زد و خورد داشتند. چند نفر را گماشتم تا موضوع را حل و فصل نمایند. درحین بازگشت دیدم موتر سربازی [موتر لاری] نزدیک شد، در آن بچه سقاء، برادرش، سیدحسین و خواجه بابو و زبردخله بچه سقاء بودند. (ناگفته نماند که خواجه بابو قبلاً نزد آمده گفت میروم تا با بچه سقاء حرف زده او را اطمینان داده با خود بیاورم.) برای اینکه کسی مزاحم شان نشود، کیشی بالای شان انداخته و خودم [خواجه بابو] پهلوی موتروان نشستم و حالا آمده اند تا به خدمت مشرف شوند". سردار فیض محمدخان وزیر خارجه که برای گرفتن هدایت در بعضی موارد آمده بود، نیز حاضر بودند.»

سردار اسدالله خان در ادامه می افزاید: «سردار شاه محمودخان بچه سقاء و همراهانش را بحضور پیش کردند. بچه سقاء گفت: "حالا که خدا به تو داده مبارک باشد. من با عایله شما رفتار اسلامی و برادرانه کرده ام، امید که شما نیز با عایله ما همینطور رفتار کنید". اینرا گفته از جیب خود مهر و کلید را کشیده بالای میز گذاشت و گفت: "این مهر من است که به شما تقدیم میکنم، نشود که کدام صاحب غرض از آن استفاده کند" و روی خود را طرف سردار فیض محمد خان گردانید و علاوه کرد: "ایشان می دانند که ما چقدر حرمت عایله شما را داشتیم."» (اسدالله سراج: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید"، صفحه 105 - 106)

در شرح فوق بسیار تعجب آوراست که چطور حبیب الله کلکانی فقط به تشویق خواجه بابو نه تنها خودش، بلکه برادرش و سیدحسین در یک موتر بکابل آمده و خود را تسلیم شاه محمود خان کرده و او حبیب الله را نزد محمدنادرشاه برده است. سردار اسدالله خان فکر کرده است که مردم از اصل جریان آگاه نیستند و چنین صحنه را در کتاب خود به نمایش گذاشته است. اکنون توجه را به جریان اصلی که چگونه حبیب الله و یارانش حاضر شدند خویشتن را به حکومت تسلیم کنند، معطوف میدارم، از اینقرار: حبیب الله هنگامیکه ارگ را با عایله خود ترک میکرد و بسوی شمالی میرفت، برای رزمندگان خود گفته بود که بزودی با قوای تازه دم برمیگردد. همان بود که او و یارانش در شمالی درصدد جمع آوری قوا بودند و خطر حمله به کابل متصور بود. محمدنادرشاه که در آن وقت عسکر منظم نداشت،

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

سخت نگران برگشت حبیب الله بود. لذا او تصمیم گرفت با حبیب الله از راه مفاهمه پیش آید و وفدی را تعیین کرد تا با او و یارانش به تماس شده و مذاکره را آغاز نمایند. در این وفد که ریاست آنرا شاه محمودخان به همراهی شاه ولی خان بعهدہ داشتند، اشخاص ذیل شامل بودند: حضرت فضل عمر مجددی نورالمشایخ و برادرش حضرت محمد صادق مجددی، شیر احمد خان و فیض محمدخان زکریا که قبلاً از جمله مشاوران حبیب الله بودند، احمدعلی خان لودین، بزرگ جان خان مجددی، محمد رفیق جمال آغه بی، زلمی خان منگل وعده ای دیگر از سادات و بزرگان شمالی. آنها با قرآن های مهر و امضاء شده و تعهدنامه های کتبی و زبانی و تضمین غرض ختم جنگ و صلح دایمی و توافق در مرکز آماده حرکت بوسیله موترها رهسپار شمالی شدند. (عبدالشکور حکم: "از عیاری تا امارت... امیرحبیب الله کلکانی"، پشاور، 2001، صفحه 480 - 481)

نامه محمدنادرشاه که بوسیله این وفد به حبیب الله کلکانی ارسال گردید، با این مضمون ارقام یافته بود: «تهورنشان امیرحبیب الله خان و ارکان محترم شان با عاقبت باشند. بقرار آیه کریمه (انما المؤمنون اخوة) که مسلمانان برادر هم بوده و درحقوق بالمساوات اند. بنابر مکاتیب گذشته من تذکار داده بودم که باید انتخاب شاه آینده کشور از طریق لویه جرگه صورت گیرد، لیکن سران اقوام و قبایل و روحانیون و دیگران مرا وادار نمودند که این وظیفه خطیر را متقبل شوم. نظر به شرایط حساس، ناگزیر این درخواست را اجابت نمودم. بنابرآن مرا منحنیث برادر بزرگ قبول نموده با هم همکار شویم تا با اتحاد کامل به تشکیل یک حکومت دارای قاعده وسیع را اساس گذاریم. من نظر به وعده قبلی هر مقامی را که برای خود و دوستان تان انتخاب می نمائید، قبول من است. نظر به شرایط حساس کابل نمیتوانم درین جلسه اشتراک نمایم، لذا برادرم را با این هیئت محترم نزد شما فرستادم تا تضمین گفتار من باشند. بنابرآن من نادرشاه به این قرآن های مجید قسم یاد میکنم اینک شما و اعضای حکومت تانرا با کمال مصئونیت بکابل دعوت نموده و درحکومت اشتراک داده و در پیمان خود صادق میباشم. و اینک در شش جلد قرآن پاک درحاشیه آن امضاء و مهر نمودم و برای تضمین گفتار خود این هیئت را که به عنوان شاهد برگفتار و قول من است، نزد شما فرستادم. فقط امضاء نادرشاه»

در این وفد حضرات در مورد انتخاب امیر در شرایط موجود به نفع حکومت محمدنادرشاه سخن گفتند و شاه محمود خان نیز گفت که برای جلوگیری از برادرکشی به این قرآن های متبرک، من و این هیئت محترم سوگند یاد میکنم که ما برادران و اعضای حکومت در قول و فعل خود صادق بوده و حل و فصل قضایا را با مذاکره و حسن نیت انجام میدهیم و هیئت نیز گفتار او را تأیید کرد. بعد از چندین نشست، هیئت توانست به کمک سیدجعفر که رئیس دفتر و شخص معتمد حبیب الله بود، سیدحسن را راضی سازد تا به محمدنادرخان بیعت کند و بیعت نامه خود را بدست پسر خود به محمدنادرشاه ارسال کرد. بعداً او حبیب الله را نیز قناعت داد تا با یاران دیگرش همراه با هیئت به کابل بروند. هیئت این موفقیت را ذریعه تلیفون به محمدنادرشاه اطلاع داد. به این ترتیب حبیب الله و یارانش همراه با هیئت به کابل آمده و محترمانه به ارگ برده شدند و همان شب از همه آنها پذیرائی خوب بعمل آمد. (مأخذ بالا...، صفحه 481 - 482)

بعد از آنکه محمدنادرشاه مطمئن گردید که دیگر خطری از ناحیه حبیب الله متوجه حکومت نیست، آنگاه امر کرد تا او را نزدش بیاورند. به قول میرغلام محمد غبار: «شاه نگاهی به حبیب الله انداخت و گفت: "خوب! حبیب الله خان شما از این همه خونریزی و ویرانی که در افغانستان نموده اید، چه مطلبی داشتید؟" حبیب الله در جواب گفت: "تا وقتی که من اختیار داشتم، هر چیزی را که خیر افغانستان دانستم، اجراء کردم. حالا که شما اختیار دار افغانستان شده اید، هرچه را که خیر افغانستان میدانید،

همانطور اجراء كنيد!" محمد نادر شاه پس از شنيدن اين جواب گفت: "خوب! حالا شما چند روزي استراحت كنيد، باز هم خواهيمديد!"»

غبار مي افزايد: «مكالمه قطع شد و حبيب الله برخاست و از اتاق خارج شد. محافظين او را با رفقائيش توسط موترها به زندان داخل ارگ رهنموني كردند و آنها ده روز ديگر در اين "مهمانخانه" بسر بردند، البته در نهايت بي اعتنائى به مرگ. در روز 11 عقرب 1308 [اول نوامبر 1929] به وقت ديگر [عصر] به امر شاه محبوسين را از زندان كشيده و از دروازه شمالي ارگ خارج و در زير برج شمالي ارگ مشرف به خندق حصار ايستاده نمودند. در حاليكه تفنگداران دولتي قبلاً در آنجا بحال تيارسي صف كشيده بودند، بعد از چند ثانيه صدای آتش تفنگ برخاست و اجساد خونين حبيب الله بچه سقا، برادرش حميدالله سردار اعلى، سيد حسين وزير جنگ، شيرجان خان وزير دربار، محمد صديق خان قوماندان جبهه پاكتياء، ملك محسن والى كابل، عبدالغنى كوهدامنى قلعه بيگى بچه سقا و محمد محفوظ هندی معاون وزارت جنگ به روى زمين افتاد. (غبار، ميرغلام محمد: "افغانستان در مسير تاريخ"، جلد دوم، صفحه 19 - 20)



بدار كشيدين اجساد بعد از اعدام به هدف تماشاى مردم

همان بود كه در تاريخى شب نعلش آنها را به چمن حضوري انتقال دادند و اجساد را در حاليكه نام هريك در گردن شان آويزان بود، به دار آويختند و فردا هزارها نفر به تماشاى اجساد آمدند. سه روز بعد اجساد را از دار پايان كردند و طوريكه در عكس هاى تاريخى مشاهده ميشود، مردم دور از كرامت انساني و رعايت اصول دينى، اجساد را سنگ باران كردند و بعضاً بي سيرت ساختند. روز بعد اجساد را در يك گور دسته جمعى در پاي تپه مرنجان دفن نمودند.

بر علاوه حبيب الله كلكانى و برادرش حميدالله، اشخاص آتى مشمول گروپ اعدامى ها بود: سيد حسين وزير حربيه، شيرجان خان وزير دربار و برادرش نائى سالار غلام صديق خان، محفوظ خان معين

د پانو شميره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همكارى ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيكه ټينگه كړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليكني د ليكنيزي بني پازوالي د ليكوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكي په خير و لولى

وزرات حربيه، غلام قادرخان منشي، نائب سالار عبدالغياث، ملك محسن والي كابل و برادرش سيد محمد ياور، نائب سالار عبدالوكيل خروتي، محمدخان گوگا مندئي، جنرال سمندر و جنرال سكندر خواهرزاده هاي حبيب الله و دونفر ديگر.



پايان آوردن اجساد از دار و افتضاح پرتاب سنگ و بي سيرت ساختن اجساد

اين عهد شكني آشكار از تعهدي كه مبني بر مصئونيت جان آنها در صورت تسليم شدن در قرآن كريم به امضاي محمدنادرشاه صورت گرفته بود، ولي مغاير به آن عمل گرديد، بعداً در روزنامه هاي افغان عادلانه جلوه داده شد. در يك شماره مخصوص روزنامه انيس آمده است كه: «نادرشاه آنچه را بچه سقو و همكارانش مرتكب شده بودند، عفو نمود، مگر بعد از اعلان عفو، مردم عرايض و تقاضا نامه هاي امضاء شده توسط نمايندگان قبايل مختلف به اين عبارات ارسال كردند كه: "نادرخان اگر خواسته باشد، ميتواند آنها را در برابر رويه ناگواري كه به خانواده او کرده اند، عفو كند، مگر نميتواند در عوض ديگران آنها را ببخشد."»

با وصول اين درخواست نادرشاه فرمان ذيل را صادر كرد: «ملت عزيز و وفادار من! من به احساسات ملي، وطن دوستي و ديني و حميت و غيرت شما تماس کرده ام. شما ميخواهيد از كسانيكه تباهي ملت شما را بار آورده اند، انتقام بگيريد. بنا برآن من اكنون اين 12 نفر خاين را كه نزد حكومت من محبوس اند، به شما مي سپارم. من جميع پيشرفتها و عظمت و جلال را براي ملت شجاع و دلاور

د پانو شميره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) يادونه: دليكني د ليكنيزي بني پازوالي د ليكوال په غاره ده ، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكي په خير و لولئ

خود تمنا میکنم.» (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم: پوهاند محمدفاضل صاحبزاده، پشاور، 1377، صفحه 262؛ متن انگلیسی کتاب: صفحه 182-183؛ به استناد اوراق آرشیف وزارت خارجه آلمان)

جای شک نیست که حبیب الله کلکانی و همقطارنش در ظرف 9 ماه پادشاهی، بسا اعمال شرارت انگیز را انجام دادند که منجر به کشت و خونها، ویرانی ها، ظلم و بیعدالتی و فساد و از هم پاشیدن نظم عامه گردید و دارائی کشور را برباد کردند. آنها باید مورد بازپرسی منصفانه و عادلانه قرار میگرفتند، اما در این ارتباط، طوریکه در بالا بیان شد، اقداماتی بعمل آمد که از چند لحاظ مغایر به ارزشها و اصول اخلاقی، مدنی، دینی و افغانی بود که ذیلاً با اختصار به آن اشاره میشود:

با اعزام یک هیئت صلحیه مشتمل بر شخصیت های با اعتبار و رسمی و با امضاء و مهر در چند نسخه کلام الله مجید توسط پادشاه کشور یعنی محمدنادرشاه و اطمینان از اینکه نه تنها حبیب الله و یارانش مورد مأخذ قرار نمیگیرند، بلکه عفو میشوند و در امور دولت سهیم میگرددند، حبیب الله و چندی از یارانش با این اعتماد به قول پادشاه و تضمین هیئت، حاضر شدند با دولت صلح و همکاری شوند و از کوه دامن به کابل آیند. در روز اول به حیث مهمان به ارگ برده شدند و به نیکویی مورد پذیرائی قرار گرفتند. حبیب الله روز بعد به نزد محمدنادرشاه احضار میگردد و اما با رویه سرد او مواجه میشود و بعد از سؤال و جواب مختصر و منطقی، محمدنادرشاه امر میکند که آنها را دوباره به ارگ ببرند، اما نه به حیث مهمان، بلکه به حیث زندانی. آنها مدت ده روز را بدون سؤال و جواب در زندان ارگ می گذرانند. روز بعد 12 نفر آنها را به شمول حبیب الله کلکانی به پای دیوار ارگ می برند و با فیرهای تفنگ، همه را به قتل میرسانند و آنها را به وسیله کسانی از اقوام جنوبی و قبایل ماورای سرحد که بر طبق فرمان پادشاه سرنوشت آنها بدست همین اقوام و قبایل سپرده شده بود.

مسلم است که از نظر اخلاقی هر نوع عهدشکنی باعث تضعیف وقار و حیثیت عهد شکن میگردد، بخصوص عهدی که یک پادشاه و آنها با امضاء و مهر خود در کلام الله مجید کرده باشد، صدمه بزرگ به شخصیت پادشاه وارد میکند و او را به اسم "عهد شکن" برای همیشه مسمی می سازد که از آن به بعد به قول و قرار او نمیتوان اعتماد کرد. این سومین بار بود که محمد نادرشاه عهد خود را شکسته بود: بار اول در تعهد با حضرت نورالمشایخ و غوث الدین خان احمدزائی و بار دوم با قبایل وزیر و میسود در مورد اعاده سلطنت بعد از فتح کابل به شاه امان الله غازی بر طبق پیمان "علی خیل"، چنانچه در هردو مورد قبلاً به تفصیل بیان گردید. این بار همچو عهد شکنی وقتی صورت میگیرد که محمدنادرشاه در مقام پادشاهی قرار دارد و اینکار به حیثیت مقام سلطنت لطمه بزرگ وارد میکند.

از نظر قوانین مدنی و بین المللی قتل اسرای جنگی مجاز نیست، مگر آنکه به حکم یک محکمه ذیصلاح صورت گیرد. موقف حبیب الله و یارانش بسیار متفاوت از اسیر جنگی بود، زیرا آنها روی یک توافق رسمی مبنی بر عفو اعمال گذشته شان و نیز به مقصد صلح و همکاری با دولت خود را تسلیم دولت کرده بودند و اعدام آنها بذات خود یک عمل مغایر به قوانین مدنی و بین المللی محسوب میشود.

اگر موضوع از نظر شرعی و اسلامی دیده شود، باز هم قتل اسرای جنگی جواز ندارد، چه رسد به قتل کسانی که از طرف اولی الامر و آنها با مهر و امضاء در قرآن مجید تضمین برای مصئونیت جان آنها تعهد شده باشد. این سؤال در عین زمان متوجه علمای دینی از جمله حضرات مجددی که مشمول هیئت صلحیه بودند، نیز میگردد که آنها چطور در برابر اینکار خاموشی اختیار کردند و به حیث عالم دینی و نیز تضمین کننده مصئونیت جانی طرف مقابل وظیفه ایمانی و دینی خود را اغماض کردند.

از لحاظ عنعنۀ افغانی باز هم اینکار شیوه ای مردانگی حساب نمیشود. در عنعنۀ افغانی وفا به عهد جزء شخصیت هرانسان است، بخصوص که وعده کننده از جمله سران قوم و بزرگان باشد، چه رسد به آنکه او پادشاه کشور باشد.

مهمترین نکته آنست که سرنوشت این اشخاص، توسط یک فرمان بدست مخالفان سپرده شود، حتی معلوم نباشد که کی ها از جمله سران اقوام جنوبی و قبایل وزیر و میسود در نامه عنوانی محمدنادرشاه از او تقاضا کرده اند که زندانی ها را بدست آنها بسپارد و پادشاه هم بدون توجه به مکلفیت های اخلاقی، دینی و مدنی خود فوری آنها را تسلیم دشمن نماید. آیا پادشاه نمیدانست که اینکار عواقب بسیار جدی را قبال خواهد داشت و موجب مخاصمت و دشمنی بین اقوام کشور میگردد و به وحدت ملی که استحکام آن یکی از مهمترین وظایف پادشاه محسوب میشود، شدیداً صدمه میرساند، چنانچه بعداً برخوردهای شدید بین اقوام تاجیک طرفدار حبیب الله و اقوام پشتون جنوبی حامیان محمدنادرشاه گردید که مخاصمت تاریخی را حتی تا امروز به میراث گذاشته است.

در اینجا پادشاه کشور وظیفه داشت تا سران اقوام و قبایل جنوبی را نزد خود میخواست و آنها را متوجه عواقب ناگوار تقاضای شان میکرد و به آنها می فهماند که رسیدگی به اینکار از وظایف دولت است که باید برطبق صوابدید و وعده های رسمی در زمینه اقدام شود. دولت میتواند با طرح ادعای "حق العبدی" موضوع را به یک محکمه خاص رویت دهد، نه آنکه سرنوشت آنها را بدست دشمنان شان بسپارد. یقین است که محمدنادرشاه از همه نکات انتقادی فوق الذکر آگاه بود و جای شک نیست که او موجودیت حبیب الله و یارانش را یک خطر در برابر نظام جدید میدانست، اما رفع این خطر را میتوانست با شیوه های ملایم تر و با کمی مدارا به شکل دوام نظارت آنها در زندان و محاکمه حق العبدی انجام دهد که موجب تحریک هواداران حبیب الله و مقاومت مسلحانه آنها در برابر نظام جدید نمیکردید. متأسفانه چون موضوع تصفیه رقبا و از بین بردن آنها به اسرع وقت، در صدر برنامه ها و در ضمیر محمدنادرشاه قرار داشت و او اساساً به این فکر بود که با تصفیه هریک از رقبای قدرت و عناصر مخالف، میدان را برای خودش و خانواده اش خالی بسازد، به همچو تصفیه ها اقدام کرد، بدون اندیشه از اینکه بعداً تاریخ در مورد او چه قضاوت خواهد کرد. اکنون که 94 سال از این حادثه می گذرد، با وجود سکوت و پرده اندازیها در طول چندین دهه، این موضوع مطرح بحث است. با شرحی که فوقاً بطور مستند ارائه گردید، قضاوت را می گذارم به اهل نظر و انصاف.

(ادامه دارد)